

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنْ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ .

یادآوری 1؛ بررسی اختلاف بین علم اجمالی و علم تفصیلی؛ اختلاف در حقیقت یا اختلاف در متعلق؟ بحث در این بود که آیا حقیقت «علم اجمالی» با حقیقت «علم تفصیلی» مغایر هم هست؟ یا اینکه اختلاف بین اینها اختلاف در متعلق است؟

و به بیان دیگر: آیا «علم اجمالی» یک واقعیته غیر از «علم تفصیلی» دارد؟ یا اینکه وقتی تحلیل کنیم از «علم اجمالی»، یک «علم تفصیلی» بیرون می آید و یک شک در خصوصیات؟

یادآوری 2؛ بررسی متعلق علم اجمالی؛ محقق روحانی متعلق علم اجمالی «فرد مردد» در خارج است؛ محقق اصفهانی: متعلق علم اجمالی جامع بین الفردین است و فرد مردد هیچ واقعی ندارد. رسیدیم به این مطلب که: «برخی قائلند به اینکه متعلق در «علم اجمالی» فرد خارجی مردد است؛» و دیگران مثل مرحوم محقق اصفهانی دو دلیل اقامه کردند بر اینکه «فرد مردد» محال است و هیچ ثبوتی و واقعی برای «فرد مردد» نیست؛

مقدمه مناقشه محقق روحانی نسبت به دلیل اول و دوم محقق اصفهانی: وجدانا اخبار از فرد مردد در عالم خارج وجود دارد. دلیل اول و دوم مرحوم اصفهانی را ذکر کردیم و حالا اینجا جوابی که از کلام مرحوم اصفهانی داده شده این را هم بیان بکنیم ببینیم این جواب یا دلیل مرحوم اصفهانی کدامشان درست است؟

صاحب کتاب منتقی ایشان معتقد است به اینکه: «فرد مردد» امکان اینکه علم به او تعلق پیدا بکند دارد و ایشان ابتدا این را با یک مثالهای عرفی روشن می کنند و می فرمایند که ما وقتی به وجدان مراجعه کنیم «فرد مردد» داریم و بعد که این را روشن می کنند جواب از این دو دلیل مرحوم اصفهانی را ذکر می کنند در همان کتاب «منتقی الاصول» جلد 5 ص 49 به بعد این بحث مطرح شده است.

بررسی دو مثال از منظر محقق روحانی مثال اول مثال «خبر»؛ در این مثال فردی که متعلق «جائی» واقع شده یک فرد خارجی است که بحسب الواقع در عالم خارج معین است ولی بحسب المٌخبر مردد است «مثال اول»: اما استشهادی که به وجدان می کنند می فرمایند: اگر یک کسی می داند که کسی آمده در منزل و مورد سؤال می شود که چه کسی آمده می گوید یا زید آمد یا عمرو آمد؛ اینجا او از یک «فرد مردد» اخبار می کند؛ و می گوید یکی از اینها آمد و «فرد مردد» را طبق آن تعریفی که دیروز ذکر کردیم آن است که «ینطبق علی واحد مردد بین الاثنین یا اکثر»؛

اما یک مصداق دارد و یک واقع معین خارجی دارد و این یا «ینطبق» بر زید و یا «ینطبق» بر عمرو و بر هر دو قابل انطباق نیست و «فرد مردد» یک مفهوم کلی که قابل انطباق بر زید و بر عمرو هر دو باشد نیست و یک مصداق دارد منتها آن یک

مصادقش واقعا هم معین است و آن مصداقش یا زید است یا عمرو است؛ منتها این کسی که دارد خبر می دهد - یعنی مخبر - می گوید من نمی دانم آن کسی که آمده یا زید است یا عمرو است؛

خوب اینجا نمی توانیم بگوییم این مخبر اخبار از جامع کرده یعنی بگوییم می خواهد بگوید «قدر جامع» بین زید و عمرو آمده و او اخبار از جامع نمی کند و اخبار از «قدر جامع» ندارد؛ بلکه اخبار از آن فرد است که «بحسب الواقع» در عالم خارج معین است اما در نزد مخبر مردد است. پس ما اخبار از «فرد مردد» داریم و در عرف اخبار از «فرد مردد» وجود دارد؛

چون اینجا یا باید بگوییم متعلق خبر یک «فرد مردد» است یا بگوییم متعلق خبر «قدر جامع» است و مسلماً این، اخبار از «قدر جامع» نمی کند و می خواهد بگوید آن «فرد مردد» آمد و از آن «فرد مردد» دارد اخبار می کند و عنوان احدهماست و نمی خواهد بگوید این عنوان را از آن اخبار بکند؛ یک وقت است که می گوید کلی «احدهما» آمد و از این عنوان انتزاعی «احدهما» و این «قدر جامع»، این را نمی خواهد از این عنوان کلی اخبار کند بلکه می خواهد از آن «جائی» - به قول آن تعبیری که در همین کتاب هم آمده «جائی» آن کسی که آمده این عنوان نیست - بلکه «جائی» خود آن فرد خارجی است که «بحسب الواقع» معین است اما در نزد مخبر مردد است؛ پس الان مخبر «يُخبر عن الفرد المردد» یعنی می گوید من نمی دانم یعنی می دانم یا زید آمده یا عمرو؛ یکی آمده و نمی خواهد از جامع هم خبر بدهد بلکه می خواهد از یکی معین از اینها خبر بدهد اما این یکی «بحسب الواقع» معین است و آن کسی که آمده «بحسب الواقع و فی عالم الخارج» مشخص است، اما در نزد مخبر مردد است.

نکته اینکه: مثلاً وقتی از شما می پرسند چه کسی آمده شما در حالی که می دانید چه کسی آمده اما نمی خواهید به مخاطب بگویید؛ بلکه می گوید «جاء انسان» یعنی «قدر جامع» ش را ذکر می کنید؛ این اشکال ندارد. خلاصه اینکه: اما در این مثال فرض این است که این می خواهد بگوید «جائی» واقعی را می خواهد از آن اخبار کند و نمی خواهد از «قدر جامع بینهما» اخبار بکند لذا ایشان می فرماید: وجدانا اخبار از «فرد مردد» ممکن است خوب وقتی اخبار ممکن شد علم به «فرد مردد» هم باید ممکن باشد؛ این یک مثال بود.

مثال دوم مثال «رؤیت»؛ در این مثال فردی که متعلق «رؤیت» واقع شده یک فرد خارجی است که «بحسب الواقع» معین است ولی بحسب رائی و بیننده مردد است. «مثال دوم»: که ایشان می زنند در مساله «رؤیت» است که می خواهند بفرمایند این مثال «رؤیت» از مثال اخبار، قوی تر است و این واضح تر هم هست «اذا رأى شخصاً من بعيد» خودش یک شخصی را از دور می بیند منتها نمی داند این زید است یا عمرو است چون «بحسب الواقع» تشابه ظاهری و از نظر قیافه زید و عمرو دو برادر هستند و کاملاً با هم تشابه دارند؛ این شخص دارد از دور می بیند که دارد کسی می آید؛ از او سؤال می کنند که چه کسی آمده؟ می گوید یا زید است یا عمرو است! خوب در اینجا حالا در باب خبر باز امکان اینکه یک خبر از کلی بدهد وجود دارد یعنی بگوید «جاء احدهما» و ببرد روی عنوان جامع؛ اما اینجا چون مساله «رؤیت» است و «رؤیت» از امور حسی است و تعلق به اشیاء خارجی پیدا می کند، کلی که نمی تواند متعلق «رؤیت» واقع بشود؛ پس آن که متعلق «رؤیت» واقع شده یک فرد خارجی است که «بحسب الواقع» معین است اما برای این شخص رائی و بیننده این تردید وجود دارد که آیا این که دارد می بیند و این شبهی که از راه دور می آید زید است یا عمرو است؛ خوب مرئی همان شیء خارجی است و اینجا هم باز باید بگوییم مرئی عنوان جامع نمی تواند باشد چون کلی قابل رویت نیست.

محقق روحانی: نتیجه این دو مثال این می شود که حقیقت علم اجمالی با علم تفصیلی یکی است و تغایر سخی با یکدیگر ندارند اگر چه علم اجمالی به «فرد مردد» تعلق پیدا کند. و آنوقت می فرمایند: این دو مثال نتیجه اش این می شود «نصح ان نقول ان العلم الاجمالي هو العلم بالشئ بمقدار من مشخصاته و الجهل بمقدار من مميزاته الموجب للتردد في قبال العلم التفصيلي الذي هو علم بالشخص بمميزاته له عن غيره مطلقاً» در «علم اجمالی» از یک جهت علم نسبت به بعضی از خصوصیات و نسبت به بعضی از خصوصیات دیگر جهل است اما در علم تفصیلی تمامش علم است و هیچ جهلی در هیچ جهتی در «علم تفصیلی» وجود ندارد؛

«فهو» یعنی «علم اجمالی»، «مركب من علم تفصیلی بالصورة الشخصية اجمالية و جهل تفصیلی، فلا فرق بينه و بين العلم التفصیلی سنخاً و ان تعلق بالفرد المردد».

مطلبی که ایشان در اینجا نتیجه می گیرند این است که: ولو ما قائل بشویم به اینکه «علم اجمالی» متعلق به «فرد مردد» است اما باز حقیقتش با «علم تفصیلی» یکی می شود چون مركب از یک «علم تفصیلی» به بعضی از خصوصیات و جهل به بعضی از خصوصیات دیگر است. نکته اینکه: اولاً: اصل خصوصیات خود «جائی» خارجی است نه عنوان «جائی» بلکه خود «جائی» یعنی خود اینکه الان دارد می بیند کسی دارد می آید الان نسبت به اصل «جائی» خارجی «علم تفصیلی» دارد و نسبت به خصوصیاتش جهل دارد که آیا این زید است یا عمرو است؟ اما اگر بگوییم علم به جامع - اصلاً عرض کردم جامع خودش در خارج نیست و جامع به هیچ وجهی قابل تعلق به رویت نیست ولی اخبار از جامع می شود داد، حالا علت اینکه این مثال اوضح از مثال قبل است در باب اخبار ممکن است مخبر از یک قدر کلی خبر بدهد اما اینجا دیگر مساله رویت است و رویت از امور حسیه است و اینجا دیگر مساله جامع اصلاً تصویر نمی شود.

ثانیاً: خوب دقت فرمودید که وقتی ما خواستیم نزاع را بیان کنیم و شروع کنیم؛ در شروع نزاع گفتیم دو قول است - «قول اول»: این است که «علم اجمالی» متعلقش «فرد مردد» است و حالا که «فرد مردد» شد تغایر نوعی دارد با «علم تفصیلی» و سنخاً با «علم تفصیلی» مغایر است.

«قول دوم»: این است که متعلقش جامع است و آن وقت روی فرض «قدر جامع» گفتیم که در باطنش «علم تفصیلی» وجود دارد. ایشان بعد از اینکه اثبات می کنند اخبار از «فرد مردد» ممکن است و بعد اینکه اثبات می کنند رویت «فرد مردد» ممکن است می گویند این نتیجه را هم ما داریم که «علم اجمالی» تغایر سنخی با «علم تفصیلی» ندارد ولو به «فرد مردد» تعلق پیدا کند یعنی فکر نکنید اگر ما گفتیم متعلقش «الفرد المردد» شد بین «علم اجمالی» و «علم تفصیلی» تغایر سنخی و ماهوی بوجود می آید نه؛

این گونه نیست و «فرد مردد» هم که شد «علم تفصیلی» به اصل وجود فرد، «فی العالم الخارج» هست و می داند هم در عالم خارج معین است اما نسبت به خصوصیاتش علم ندارد و نسبت به خصوصیاتش جهل دارد که خود این هم یک نکته دومی شد. خلاصه اینکه: محقق روحانی تا به حال دو مطلب بیان فرمودند: «مطلب اول»: ایشان می خواهد اثبات کند که «فرد مردد» متعلق خبر واقع می شود و «فرد مردد» متعلق رویت واقع بشود پس متعلق علم هم واقع بشود. واقع شد پس متعلق علم هم واقع بشود.

«مطلب دوم»: اینکه اگر گفتیم «علم اجمالی» به «فرد مردد» تعلق دارد فکر نکنید دیگر در باطنش «علم تفصیلی» نیست و سنخش با «علم تفصیلی» تغایر پیدا می کند. خوب حالا ما تمام کلام ایشان را بگوییم بعد ببینیم آیا مناقشه‌ای وجود دارد یا نه؟

پس تا اینجا ایشان از راه احاله به وجدان که ما وقتی مراجعه به وجدان می کنیم می بینیم اخبار از «فرد مردد» هست و رویت «فرد مردد» هم هست اما خوب اگر این طور شد علم هم به «فرد مردد» باید تعلق پیدا کند و علم اجمالی را هم بر اساس همین می توانیم تفسیر کنیم که «علم اجمالی» به «فرد مردد» یعنی «بالنسبة الى بعض الخصوصیات» مشخص است و «بالنسبة الى بعض الخصوصیات» مجهول است لذا «فرد مردد» می شود.

نکته اینکه: اولاً: عنوان جامع آن است که قابلیت انطباق را بر بیش از یک نفر را هم داشته باشد اما اینجا که می گوییم «فرد مردد»؛ این «فرد مردد» یکی است و این «فرد مردد» عنوان جزئی است مثل این است که می گویند در خود همین ده تا ظرف که در یکیش خمر است آن مایعی که واقعا خمر است «یصدق علیه الخمر» و آن مایعی که خمر نیست نمی شود گفت «یصدق علیه الخمر» منتها ما نمی دانیم آن یکی کدام یک از اینهاست این می شود «فرد مردد»؛ و اگر گفتیم متعلق «علم اجمالی»، فرد

است؛ می‌گوییم «علم اجمالی» داریم به وجود خمر در یکی از این ده تا ظرف به نحو «فرد مردد» و به نحو «فرد مردد» یعنی می‌گوییم یکی است و واقعا هم آن یکی همانی است که در آن خمر وجود دارد و آن که در آن خمر وجود ندارد «لا یصدق علیه الخمر» و نمی‌شود گفت الان این قابلیت صدق بر این ظرف دارد و قابلیت صدق بر دوم و سوم؛

نه در «فرد مردد» می‌گوییم احتمال دارد «فرد مردد» این باشد و بین احتمال و بین صدق فرق وجود دارد و عنوان «فرد مردد» ممکن است این باشد و ممکن است دومی باشد و ممکن است سومی باشد اما این عنوان بر همه اینها مجموعاً صدق نمی‌کند.

ثانیاً: محقق روحانی هم می‌خواهد این را اثبات کند؛ ایشان می‌گویند در عرف ما اخبار از «فرد مردد» داریم و روایت «فرد مردد» داریم یعنی فردی که «معینٌ بحسب الواقع و مردد عند المخبر» و «معینٌ بحسب الواقع و مردد عند الرائی» این «فرد مردد» می‌شود.

مناقشه محقق روحانی نسبت به دلیل اول محقق اصفهانی: فرد مردد در عالم خارج وجود دارد یعنی بحسب الواقع معین است ولی لدینا مردد است و علت اشتباه اصفهانی خلط بین «تردید بحسب الواقع» و «تردید لدینا» بوده است.

خوب بعد می‌آیند شروع می‌کنند به دو دلیل مرحوم محقق اصفهانی جواب می‌دهند. در جواب اول می‌فرمایند: مرحوم اصفهانی در دلیل اول فرمود: «فرد مردد» «لا ثبوت له» هیچ ثبوتی ندارد در هیچ وعائی «لا فی الخارج و لا فی الذهن لا ماهیة و لا هویة» اصلاً «فرد مردد» ثبوتی ندارد حالا اگر بخواهیم کلام مرحوم اصفهانی را عمیق‌تر بکنیم می‌توانیم بگوییم اصلاً «فرد مردد» نفس الامر ندارد و نمی‌توانیم بگوییم این در نفس الامر خودش موجود است نه چنین نیست چون نفس الامر هم ندارد؛ این دلیل مرحوم اصفهانی بود فرمود هیچ وعایی ندارد و هیچ ثبوتی ندارد و در نتیجه نمی‌توان متعلق برای علم واقع بشود.

صاحب کتاب «منتقى الاصول» می‌فرماید: طبق این تفسیری که ما کردیم برای «فرد مردد» «فرد مردد» موجود است و شما برای چه می‌گویید ثبوتی ندارد و ثبوت دارد و موجود است و در عالم خارج هم موجود است و «بحسب الواقع» هم معین است اما «لدینا و لدی العالم» مردد شده و شما الان این ده تا ظرف که یکی از آنها خمر است واقعا با قطع نظر از علم شما یکی از این ظرف‌ها خمر نیست چرا هست و «بحسب الواقع» هم معین است ولی ما نمی‌دانیم و تردید برای ماست.

ایشان می‌فرمایند: علت اینکه مرحوم محقق اصفهانی این اشتباه را مرتکب شده این است که خلط کرده بین ثبوت واقعی و بین تردید در واقع و بین تردید در نزد عالم و اگر ما «فرد مردد» را این طور معنا کنیم بگوییم «فرد مردد» یعنی آنکه «فرد مردد فی الخارج» این معقول نیست اصلاً و بگوییم یک چیزی فرد است، اما در همین عالم خارج هم مردد است و بگوییم فرد است و در همین عالم خارج هم غیر معین است! نه این امکان ندارد و دیروز هم عرض کردیم که «الوجود مساوق للتعین» اگر یک چیزی وجود پیدا کرد حتماً در عالم خارج تعین دارد؛ پس تردیدش در نزد ماست و مرحوم محقق اصفهانی آمده بین «تردید بحسب الواقع» و «تردید لدینا» خلط کرده و ما می‌گوییم «فرد مردد» معنایش این نیست که «فرد مردد فی الخارج» بلکه «فرد مردد فی الخارج» معقول نیست و «فرد مردد فی الذهن» معقول نیست و اصلاً معنا ندارد و بگوییم این تصور ذهنی مردد من کردم نمی‌شود تا به قول اصفهانی «بمجرد ان يفرض يصير متعیناً» پس می‌فرمایند: اینجا خلط واقع شده «بین الواقع و بین العالم» و «فرد المردد» یعنی فردی که «بحسب الواقع» در عالم خارج معین است اما در نزد ما مردد است و می‌گوییم این فرد خمری که در خارج معین است الان برای ما مردد شد و نمی‌دانیم این است یا دومی است و یا سومی است و «هذا معنا العلم الاجمالی المتعلق بالفرد المردد» و این جواب از دلیل اول اصفهانی بود.

نکته اینکه: اولاً: ببینید شما اگر بگویید «فرد مردد» ذهنی، «فرد مردد» ذهنی با «فرد مردد» خارجی هر دو محال است چون هم خارج ظرف وجود است و هم ذهن ظرف وجود است یعنی هم اگر یک چیزی در خارج موجود شد تعین دارد و نیز یک چیزی در ذهن هم موجود شد تعین دارد؛ شما به مجرد اینکه زید را تصور پیدا کردید تعین پیدا کرده؛ بلکه حالا من «بالنسبة الى الخارج» تردید پیدا می‌کنم ایشان می‌فرماید: «فرد مردد» معنایش این است یک فرد در عالم خارج معین است و لکن من تردید دارم؛ آن

فرد معین «بحسب الواقع» این ظرف است و یا آن ظرف است یعنی اینجا بحث دیگر تعین و تردید در ذهن نیست بلکه تردید ما «بالنسبة الى الخارج» است نه تردید ما «بالنسبة الى الوجود الذهني» او دیگر امکان ندارد؛

ثانیاً: شما الان علم به اینکه این ظرف معین خمر است ندارید بلکه علم دارید که خمر معین بین اینهاست و این به نظر من تعبیر خیلی رسایی باشد و فرد مردد یعنی علم به اینکه آن فرد معین بین این پنج ظرف است مثلاً و آن خمر واقعی معین بین این پنج ظرف است اینجا می شود «فرد مردد» و در «علم اجمالی» انکشاف از جهاتی هست اما از جهات دیگر انکشاف نیست.

ثالثاً: ببینید مرحوم اصفهانی و دیگران هم وقتی می گویند «فرد مردد»؛ اصلاً مردد را «بحسب الخارج» معنا می کنند و بعد صدایشان بلند می شود «بحسب الواقع» و «بحسب الخارج» تردید معنا ندارد یا شیء موجود است یا معدوم است و وقتی که موجود شد دیگر تردید «بحسب الواقع» معنا ندارد؛ ایشان می گویند: اشتباهتان این است که شما قید «بحسب الواقع» را آوردید و یک فرد معین یعنی آن فردی که «بحسب الواقع» معین است اما «عدنا» مردد است این می شود «فرد مردد» اگر اخبار از این «فرد مردد» ممکن بود و رویت فرد ممکن بود پس علم به این «فرد مردد» هم امکان تعلق دارد.

مناقشه محقق روحانی نسبت به دلیل دوم محقق اصفهانی: بخلاف نظر اصفهانی در اینجا شق ثالثی هم وجود دارد و آن اینکه یک تعین واقعی هست یعنی علم به فرد در عالم خارج داریم اما بعضی از خصوصیاتش برای ما مجهول است و این به معنای تعلق علم به قدر جامع نیست اما محقق روحانی درباره دلیل دوم اصفهانی می فرماید، اصفهانی در دلیل دوم گفت اینجا ما دو شق بیشتر نداریم «شق اول»: یا خصوصیت برای ما معلوم است و «هذا خلف الفرض» «شق دوم»: یا خصوصیت فرد، مشکوک و مردد است که این هم وجودی ندارد یعنی خصوصیت مرده موجود نیست؛

این دلیل دوم اصفهانی بود که دیروز هم توضیح دادیم. اما صاحب کتاب «منتقى الاصول» در جواب می فرماید: یک «شق ثالث» در اینجا وجود دارد و آن «شق ثالث» این است که یک تعین واقعی هست و الان هم علم به همان تعلق پیدا می کند اما بعضی از خصوصیاتش را نمی دانیم و علم به خود فرد پیدا کردیم و فرد در عالم خارج موجود است اما خصوصیاتش را نمی دانیم و خصوصیاتش برای ما مجهول است؛ آنوقت می فرمایند: کسی خیال نکند هر جا خصوصیات برای ما مجهول شد «نفی الخصوصية» به معنای تعلق علم به «قدر جامع» است و این را کسی نگوید چون هیچ تلازمی وجود ندارد و ممکن است یک جایی خصوصیت را نمی دانم ولی می دانم این فرد الان هست و الان من می دانم بین این ده تا ظرف، خمر واقعی موجود است پس علم به اصل وجود خمر «معین فی الواقع و فی الخارج» دارد اما اینکه آن فرد این است یا این است خصوصیاتش را من نمی دانم و «نفی الخصوصية» ملازم با اینکه بگوییم حتماً متعلق «قدر جامع» است ندارد و این جوابی بود که از دلیل دوم اصفهانی مطرح فرمودند.

نکته اینکه: اولاً: اگر فرد از حیث وجودش و تعینش «فی الواقع» برای شما مسلم است اما بعضی از خصوصیات دیگرش مجهول است بعبارة اخرى کسانی که قائل می شوند ما فرد مردد داریم می گویند سه چیز داریم یک عنوان «قدر جامع» و یک مرحله بعد «فرد مردد» است و یک مرحله سوم فرد مشخص است و سه چیز است ولی دیگران مثل مرحوم اصفهانی می گویند نه دو چیز است یعنی جامع و فرد مشخص؛ و شما اگر علم به فرد مشخص نداشتید لا محاله باید بگوید علم به جامع تعلق پیدا می کند و آنهایی که قائلند به اینکه «فرد مردد» داریم می گویند سه چیز داریم جامع و «فرد المردد» و فرد مشخص.

ثانیاً: ببینید شما در همین مثال خمر باز من پیاده کنم خوب دقت کنید چون عرض کردم این یک بحث مهمی است در بحث واجب تخییری و در جاهای دیگر هم این بحث مورد استفاده است شما: - اولاً: یک وقت می گویند من علم به کلی خمر دارم. - ثانیاً: یک وقت می گویند علم به وجود خمر بین این پنج ظرف دارم؛ اینجا دیگر علم به کلی نیست و یکی از اینها معینا خمر است و شما می دانید یکی معین خمر است اما آن یکی معین ظرف اول است؛ یا ظرف دوم است؛ یا ظرف سوم است؛ این را نمی دانید. - ثالثاً: یک وقت می گویند من می دانم این ظرف معین خمر است. و این سه عنوان قابل تصویر است. حالا

این جواب را دقت بفرمایید ببینید آیا درست است یا نه؟ فردا دنباله بحث را عرض کرده و موضوع را پی‌گیری خواهیم کرد.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.